

## مقایسه رئالیسم اسلامی و رئالیسم انتقادی از منظر جامعه‌شناختی

شهلا باقری  
دانشیار دانشگاه خوارزمی، ایران، کرج.

sbagheri@khu.ac.ir

رضا نظریان (نویسنده مسئول)  
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه تهران، ایران، تهران.

Reza.nazarian@ut.ac.ir

### چکیده

«ساختار و عاملیت» از مهم‌ترین مباحث نظری و بنیادی موجود در جامعه‌شناسی معاصر است. ساختار و عاملیت هریک دارای ویژگی‌های مخصوص به خود هستند. ضرورت توجه به این دو عنصر در تبیین پدیده‌های اجتماعی، منجر به پدید آمدن نظریات متنوعی شده است که هریک از طریق فرایند متفاوتی، سعی در حفظ اصالت یکی، یا توأمان این دو در یک نظریه اجتماعی دارند. این مقاله با استفاده از روش مقایسه‌ای، درصدد کشف عناصر مشترک و متمایز موجود در سه نظریه مربوط به تبیین مسئله «رابطه ساختار و عاملیت» است. سه نظریه‌ای که می‌خواهند به این دو، توأمان توجه کنند. نظریات مورد بررسی، نظریه «ساختار بندی گیدنز»، نظریه «تکوین آرچر» و نظریه «اصالت فرد-جمع-رابطه زاهد» هستند. در این بین، نظریه زاهد تبیین جامع‌تری از نوع رابطه ساختار و عاملیت ارائه داده است. نتیجه‌ای که از مقایسه بین این نظریات حاصل می‌شود این است که سازوکار و مکانیسم ارتباطی بین ساختار و عاملیت، با استنادات دینی موجود در نظریه زاهد به‌عنوان یک جامعه‌شناس مسلمان قادر است نشان دهد که عاملیت چگونه با ساختار ارتباط می‌یابد و ساختار چگونه با عاملیت مرتبط می‌شود.

**کلیدواژگان:** جمع، فرد، ساختار، عاملیت، ایدئولوژی و فرهنگ.

## مقدمه

تحلیل یک‌سونگرانه در توضیح رابطه ساختار (زمینه اجتماعی) و عاملیت (فرد) نوعی نقص در نظریه اجتماعی محسوب می‌شود. چنانچه نقش عاملیت نادیده گرفته شود، چگونگی به وجود آمدن رخداد‌های تاریخی و اجتماعی در ابهام باقی می‌ماند و چنانچه نقش ساختار نادیده گرفته شود، جامعه به صورت انبوهی از فعالیت‌های تک‌تک انسان‌ها ترسیم می‌شود که نامرتبط به هم به نظر می‌رسند. با آگاهی از ضعف یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه، مسئله به این صورت طرح می‌شود که به چه طریقی می‌توان فرد و جامعه را به صورت هم‌زمان در نظریه اجتماعی حفظ کرد، به صورتی که منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود؟ در وهله اول به نظر می‌رسد برای رفع نقص یک‌سویه‌نگری در توضیح رابطه فرد و جامعه و حفظ فرد و جمع در نظریه اجتماعی، همین که دستاوردهای نظری فردگرایی و جمع‌گرایی را با هم در یک نظریه بیاوریم، حل مسئله کرده‌ایم. اما مسئله اینجا است که برای برقراری پیوند بین این دو سطح، باید عامل ربط‌دهنده‌ای وجود داشته باشد تا بتواند به نحو معقول این دو سطح را در یک نظریه ترکیب کند. به این معنا که نشان دهد در سطح تجربی نحوه تعاملات بین فرد و جامعه به چه صورتی رخ می‌دهد. فرد از چه طریقی در ساختار موجود در یک جامعه رخنه ایجاد می‌کند. به همین صورت ساختار موجود در جامعه از چه طریقی بر فرد تسلط می‌یابد. ساختار موجود در جامعه به چه طریقی اجازه انتخاب و گزینش‌گری و مواردی از این قبیل را به فرد می‌دهد.

بر همین سیاق، یک نظریه کامل در توضیح رابطه فرد و جامعه، باید علاوه بر شناسایی عوامل ارتباطی، ویژگی‌های حاکم بر فرد و جامعه را نیز نشان دهد. به این معنا که در تغییر و تحولات اجتماعی فرد انجام‌دهنده چه نقشی است و جامعه انجام‌دهنده چه نقشی در این تغییر و تحولات است؛ بر این اساس، مهم‌ترین سؤالات قابل طرح بر اساس موضوع تحقیق، بدین قرارند:

۱. در تشکلات اجتماعی فرد و جامعه دارای چه خصوصیتاتی هستند؟
۲. چرا باید از فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟
۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک تشکل اجتماعی به چه شکل است؟
۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟
۵. چگونه فرد و جامعه به صورت دوجانبه حفظ می‌شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل شوند)؟

علاوه بر فیلسوفان اجتماعی که به این موضوع پرداخته‌اند در نظریات جامعه‌شناختی متأخر برخی از نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند به سؤالات بالا پاسخی درخور دهند. از این اندیشمندان

می‌توان از بوردیو، هابرماس، گیدنز، آرچر و زاهد نام برد.

در این مقاله می‌خواهیم از بین این اندیشمندان به مطالعه و مقایسه سه نظریه پرداز پرداخته و پاسخ هریک را به سؤالات مطرح شده بیابیم. در جمع بندی نهایی به نوعی ارزیابی می‌پردازیم و قانع کننده ترین پاسخ را به زعم خویش معرفی می‌کنیم.

اندیشمندان مورد توجه ما آنتونی گیدنز، مارگارت آرچر و سید سعید زاهد (جامعه شناس مسلمان ایرانی) هستند. علت انتخاب این سه اندیشمند، شاخص بودن نظریه هریک از آنان در تبیین این موضوع است. گیدنز در «نظریه ساختار بندی» خود، همسان بوردیو و هابرماس، در راستای ارائه نظریه ای منسجم حرکت می‌کند تا بتواند یکپارچگی پدیده اجتماعی را حفظ کند. آرچر در «نظریه تکوین» خود آشکارا بین فرد و جامعه تمایز قائل می‌شود و زاهد در «نظریه اصالت فرد-جمع رابطه» خود به عنصر سومی (رابطه) متوسل می‌شود که در اندیشه هیچ یک از نظریه پردازان قبل از او وجود ندارد؛ بنابراین، این سه نظریه پرداز آشکارا از یکدیگر متمایز هستند اما هر سه در پی حل یک مسئله تلاش می‌کنند که آن هم ترکیب کردن عامل و ساختار یا توأمان دیدن آنها در تبیین پدیده اجتماعی است.

در این تحقیق در راستای پاسخ به سؤالات ذکر شده برای کشف عناصر مشترک و متمایز بین سه نظریه «اصالت فرد-رابطه-جمع»، «ساختار بندی» و «تکوین»، از روش تطبیقی استفاده شده است. معیاری که در این تحقیق سعی بر به کارگیری آن بوده، انتخاب دو سطحی است که دقیقاً با یکدیگر متناظر باشند. با توجه به موضوع تحقیق، باید مفاهیم مورد استفاده نظریه پردازان دارای سطوح متناظر باشد، به این معنا که هر کدام از نظریه پردازان، مفهوم مورد نظر را در کلیتی مشترک به کار برده باشند، برای دستیابی به این هدف باید به توضیحات هریک از نظریه پردازان در مورد مفاهیم اساسی تحقیق که عبارت‌اند از شرایط اجتماعی یا ساختار و فرد یا عاملیت، توجه شود. همچنین، معیارهای مشترک به کار گرفته شده در دو طرف تطبیق، از طریق توضیحاتی که هر کدام از نظریه پردازان درباره مفهوم مورد استفاده خود داده‌اند، قابل شناسایی است. با آگاهی و به کارگیری این معیار در مطالعات نظری تطبیقی، در این تحقیق، سعی شده است وجوه اشتراک و اختلاف مفاهیم استفاده شده این نظریه پردازان شناسایی شود.

## ۱. نظری اصالت فرد-جمع-رابطه

دکتر سید سعید زاهد<sup>۱</sup> جامعه‌شناس مسلمان ایرانی، صاحب نظریه‌ای درباره جنبش‌های اجتماعی است که در طی آن با توجه به اصالت فرد-جمع-رابطه، به توضیح و تشریح چگونگی توجه هم‌زمان به فرد و جامعه (به طوری که منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری نشود) پرداخته است. در اینجا شرحی بر مبانی جامعه‌شناختی و نظریه ایشان آورده می‌شود.

### مبانی نظری و منطقی نظریه

برای آگاهی از مبانی نظریه زاهد، باید با منطق سیستمی (که ایشان در نظریه خود از آن استفاده می‌کنند) آشنا باشیم.

سیستم عبارت است از مجموعه‌ای از اجزا که با یکدیگر در ربط باشند و هدف خاصی را محقق کنند. در هر سیستم حداقل سه عنصر را می‌توان تشخیص داد: اجزا، روابط و هدف. در بین این سه عنصر روابط نقش اجزا در مجموعه سیستم را مشخص می‌کند و با کنار هم قرار گرفتن اجزا طبق نقشی که روابط تعیین‌کننده آن است، هدف محقق می‌شود (زاهد، ۱۳۷۰ الف: ص ۹۳-۹۴). زاهد بر مبنای همین نگاه سیستمی درباره اشیا عالم می‌گوید:

«اشیای عالم بر طبق قانون اثرگذاری و اثرپذیری عمومی بر هم مؤثرند و همین انتقال اثر از یکی به دیگری اثبات می‌کند که رابطه‌ای بین هر دو شیء در عالم وجود دارد، عناصر و اشیای عالم علاوه بر اینکه وجودشان منوط به ارتباط اجزای داخلی‌شان است بر یکدیگر نیز مؤثرند. این تأثیرپذیری دال بر ارتباط اجزا در خلقت است؛ چراکه تاربط نباشد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟» (زاهد، ۱۳۷۰ الف: ص ۱۰۳-۱۰۴).

نگاه سیستمی زاهد در نگرش او به جامعه نیز نمود می‌یابد:

«جامعه از سه زیرسیستم سیاست، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده است. اگر جامعه را به یک انسان تشبیه کنیم، سیاست اراده جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضا و جوارح آن است» (زاهد، ۱۳۹۰: ص ۱).

جامعه دارای هویتی واقعی است. به این معنا که جدای از افراد نیز دارای حضور و تأثیرگذاری است. جامعه یک وجود حقیقی عینی است که دارای سنن مربوط به خویش است. چون جامعه یک وجود حقیقی و عینی است، مسلماً دارای آثاری است که این آثار براساس اصل منظم‌بودن عالم

۱. دانشیار بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز.

تابع قواعد و قوانین معینی است (زاهد، ۱۳۷۰ الف: ص ۱۲۱).

### نظریه اصالت فرد-جمع-رابطه

زاهد هر سه سطح فرد-جمع-رابطه را در شناخت پدیده‌های اجتماعی و تبیین جامع آنها دخیل می‌داند، بر این مبنا نگرش نظام‌مند را برای توضیح فعالیت نظری خود برمی‌گزیند. از آنجاکه پدیده‌های اجتماعی تک‌متغیره نیستند و دارای سه جنبه کلی و مشخص هستند، باید با یک نگرش نظام‌مند به آنها ملاحظه شود. با این نحوه نگرستن، کلیه ابعاد نظری و عملی، خرد و کلان و انتزاعی و عینی موضوع مهمی خواهند بود و رابطه بین این جنبه‌ها با یکدیگر مورد توجه قرار خواهد گرفت (زاهد، ۱۳۸۰: ص ۲۳). آنگاه زاهد دلیل اصالت سه عامل فرد، رابطه و جمع را تبیین می‌کند. در مورد فرد و جامعه این طور می‌گوید که:

«فرد و جامعه دو واقعیت با آثار مخصوص به خود هستند، اگر تاریخ را مرور کنیم نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آنها با رفتار در زمینه اجتماعی خود، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمانشان عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را ندیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی در مورد افسانه‌های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد» (زاهد، ۱۳۸۷: ص ۳۴).

زاهد درباره عامل رابطه معتقد است که توجه به روابط، جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد (همان: ص ۳۳). آنگاه به نقش هر یک از عوامل پیش‌گفته در یک شکل اجتماعی اشاره می‌کند:

«می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه، در هر شکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، افراد براساس صفاتشان بر جامعه اثر می‌گذارند، جامعه با خصوصیات مربوط به خودش آنان را متأثر می‌کند و روابط اجتماعی نیز نقش خود را به‌عنوان راهنمایی که قابلیت‌های افراد را با موقعیت‌های اجتماعی و بالعکس مرتبط می‌نماید، بازی می‌کنند» (همان: ص ۳۹).

زاهد در ادامه عامل رابطه را با بیان مصادیق از ابهام بیرون می‌آورد:

«ایدئولوژی عامل ربطی جنبش‌ها است. اعتقادات، قوانین و مقررات، آنچه به‌عنوان فرصت تلقی می‌شود و آنچه چنین به حساب نمی‌آید، چگونگی استفاده از منابع و تبیین راه‌های

عملی تعقیب اهداف جنبش، همه‌وهمه توسط ایدئولوژی رقم زده می‌شود. ایدئولوژی افراد را به زمینه اجتماعی متصل می‌کند. قابلیت‌های افراد از طریق رهنمودهای ایدئولوژیک به فرصت‌های اجتماعی افزوده می‌شود و این ترکیب جنبش را در راستای جهتی که توسط ایدئولوژی مشخص می‌شود، به حرکت در می‌آورد» (همان: ص ۸۰-۸۱).

زاهد در مقاله «رابطه فرد و جامعه» (مقایسه دو دیدگاه)، این سؤال را مطرح می‌کند که فرد و جامعه چگونه می‌توانند در ارتباط با یکدیگر تحقق یابند، بدون اینکه یکی بر دیگری غلبه کند؟ از طرف دیگر، اگر این دو وجود مستقل و دارای خصلت‌های خویش هستند، چگونه می‌توانند بر یکدیگر اثر بگذارند؟ ایشان با استفاده از تعریف شهید مطهری از جامعه بر این مبنا که جامعه را مجموعه‌ای از افراد انسان می‌داند که با نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته‌جمعی دارند (مطهری، بی‌تا: ص ۱۱)، می‌گوید:

«غلبه‌نکردن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، در تعریفی که استاد شهید از جامعه ارائه می‌کند این عامل پیونددهنده به نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص، معرفی شده است؛ بنابراین، از نظر معظم‌له این عامل پیونددهنده یا عنصر سوم است که می‌تواند این دو را با هم پیوند دهد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می‌شود» (زاهد، ۱۳۶۹: ص ۱۶).

شهید مطهری عنصر سوم یعنی نظامات، سنن، آداب و قوانین خاص را به‌گونه‌ای اختیار می‌کند که خود وجودی مستقل از فرد و جامعه است و ضمن آنکه فرد قادر به اثرگذاری و اثرپذیری از جامعه است، جامعه نیز قادر به اثرپذیری و اثرگذاری بر فرد است (همان: ص ۱۷-۱۸).

زاهد درباره رابطه می‌گوید:

«رابطه یک وجود دوگانه دارد، زیرا فی‌نفسه رابطه دوگانه است، هنگامی که بحث از رابطه می‌شود باید بین دو عنصری که این رابطه برای اتصال آنها فعالیت می‌کند، تلفیق صورت بگیرد و رابطه به‌عنوان یک وجود دوگانه باید به دو سر این طیف متصل باشد، لازمه این اتصال رابطه با آن دو عنصر این است که رابطه از جنس آن دو شود، زیرا اگر جنسیت رابطه متفاوت از آن دو باشد، نمی‌تواند جزئی از آنها شود» (زاهد، ۱۳۸۷: ص ۱۷۰).

زاهد معتقد است که به‌جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین ساختار و عاملیت باید به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم. زاهد به تناسب نظریه خود، از پارادایم رئالیستی استفاده می‌کند، در پارادایم رئالیستی کم و کیف از هم جدا محسوب

نمی‌شوند و این دو با هم ترکیب می‌شوند، اگر صرفاً بحث کمیت مطرح شود، سؤالاتی نظیر اولویت عناصر و نسبت آنها با یکدیگر مطرح می‌شود اما هنگامی که کمیت و کیفیت با هم ترکیب می‌شود، این سؤالات پیش نمی‌آید (همان: ص ۱۶۹). «بحث علیت از مشترکات تمامی مکتب‌های علمی است و منحصر به روش‌های اثبات‌گرایانه نیست، در رئالیسم نیز علت‌ها مطرح می‌شود اما بحث اولویت‌ها و علیت بحثی اثبات‌گرایانه است که بنده مورد استفاده قرار نداده‌ام» (همان: ص ۱۷۹). در رئالیسم به دنبال مجموعه‌ای از علت‌ها هستیم و نه صرفاً علتی خاص و همچنین در این روش مکانیسم‌ها را نیز مدنظر قرار می‌دهیم (همان).

در یک جمع‌بندی از نظریه اصالت فرد-جمع رابطه می‌توان چنین اذعان کرد که: اصالت قائل شدن زاهد برای هر سه سطح فرد-جمع-رابطه، دارای استنادات اسلامی است. زاهد با آگاهی از جایگاه این سه عنصر در متون دینی، سعی بر وارد کردن مؤثر سه سطح فرد-جمع-رابطه در نظریه خود داشته است.

ازسویی، زاهد برای جمع اصالت قائل می‌شود و معتقد است «وجود حقیقی جامعه با توجه به دلایل نقلی و عقلی قابل استدلال است» (زاهد، ۱۳۷۰ الف: ص ۱۲۱)؛ ازسوی دیگر، برای فرد اصالت قائل شده و فرد را عامل تغییر اجتماعی می‌داند و در نهایت با تأثیرپذیری از تعریف استاد مطهری از جامعه، چنانچه دیدیم، به عامل رابطه‌ای که خود را در سنن و آداب و رسوم متجلی می‌کند نیز اصالت می‌دهد.

اجزای تشکیل‌دهنده نظریه زاهد، به صورتی منظم با یکدیگر مرتبط هستند، برای نمونه زاهد بر مبنای عامل هستی‌شناسی (تاریخ نباشد چگونه می‌توان قائل به انتقال اثر شد؟)، در

۱. از جمله آیاتی که بر اصالت جمع دلالت دارند، عبارت‌اند از:

اول: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْجِدُونَ: و برای هر امتی اجلی است، پس هنگامی که اجل آنان فرا رسد، نه ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش» (اعراف: ۳۴)؛

دوم: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا: هر امتی را به سوی کتاب آن فرا خوانند» (جاثیه: ۲۸)؛

سوم: «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ: برای هر امت کار آنان را زینت دادیم» (انعام: ۱۰۸)؛

چهارم: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ: از میان آنان امت میانه‌رو هستند» (مانده: ۶۶)؛

پنجم: «لَيَسْأَلَنَّ سَوَاءٌ مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ: از اهل کتاب امتی قائم هستند، آیات خداوند را در شب می‌خوانند» (آل عمران: ۱۱۳)؛

از جمله آیاتی که بر اصالت فرد تأکید داشته و برای فرد به قدرت تغییر اجتماعی قائل است آیه ۱۱ سوره رعد است: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ».

جامعه‌شناسی علاوه بر فرد و جمع به عامل ارتباطی هم اصالت می‌دهد. زاهد فرهنگ را که یک عامل رابطه‌ای است، مبنای تشخیص قلمروی یک جامعه می‌داند؛ بر این اساس، در یک قلمرو سرزمینی مشخص و حتی در گروه کوچکی مانند خانواده به اندازه شرایط عقیدتی و فرهنگی متفاوت، می‌تواند شرایط جامعه‌ای متفاوت وجود داشته باشد. این مهم نیز با استنادات اسلامی دارای همخوانی است.<sup>۱</sup> از آنجاکه زاهد نگرش واقع‌گرایانه دارد، هر کدام از فرد-جمع رابطه را دارای وجود واقعی و آثار حقیقی می‌بیند، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری زاهد، همین حفظ آگاهانه فرد-جمع رابطه و تعیین جایگاه و نقش آنها است. اگر بر اساس استدلال‌های موجود در این نظریه، معتقد باشیم که نقش عامل رابطه‌ای انکارناپذیر است، در مرحله بعد به این دلیل که به این عامل اصالت داده‌ایم، می‌توانیم دقیقاً نقش آن و هیئت‌های ظاهری متفاوت آن در سطح تجربی را ملاحظه کرده و هرگونه ابهامی را در این خصوص برطرف کنیم، ملاحظه می‌شود که در این صورت قدرت تبیین‌کنندگی فرد و جامعه افزایش می‌یابد.

## ۲. نظریه ساختاربندی<sup>۲</sup> آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز<sup>۳</sup> در نظریه ساختاربندی خود، به نحوه تعاملات بین ساختار و عاملیت توجه کرده است، او برای توضیح نحوه تعاملات بین این دو سطح از عواملی مانند پیامدهای ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، استفاده می‌کند که شرح مختصری از نظریه ساختاربندی در ادامه می‌آید:

در نظریه گیدنز، زیرسؤال بردن هرگونه تقابل بین عاملیت و ساختار قابل توجه است. گیدنز این‌گونه توضیح می‌دهد که:

«جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص هستند و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است» (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۷-۱۸).

۱. در متون اسلامی نیز تأکید فراوان بر این است که افراد بر مبنای عقیده خود شرایط متفاوتی را برای خود رقم می‌زنند. این عنصر عقیده یا ایدئولوژی چنانچه زاهد در نظریه خود به کار برده است، یک عنصر «رابطه‌ای» بین فرد و جمع است. برای نمونه آیه ۲۰ سوره شوری بر این امر تأکید دارد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ». این آیه بیانگر آن است که افراد بر مبنای نوع اراده و عقیده خود، شرایط متفاوت دنیایی و آخرتی را برای خود رقم می‌زنند.

2. Structuration

3. Anthony Giddens

مانند سه نظریه‌ای که در این مقاله آورده شده، نظریه‌ی گیدنز علاوه بر تعریف ساختار و عاملیت، چگونگی ارتباط آنها با همدیگر را نیز در نظر می‌گیرد. «براساس نظریه‌ی ساخت‌یابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود، در آن نظریه عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباط هستند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت‌ها را مدام بازسازی می‌کند؛ به عبارت دیگر، کنش انسان‌ها همواره ساخت را بازتولید می‌کند و به واسطه همین بازتولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کند» (همان: ص ۱۸). گیدنز عاملیت و ساختار را دو سر یک طیف می‌داند. گیدنز بر این نظر است که الگوهای کنش و ساختار به یک اندازه معیوب هستند، در تلاش برای فائق آمدن بر این دوگانگی، این موضوع را پیش می‌کشد که ما ساختار و عاملیت را نوعی دوگانگی به‌شمار آوریم که در آن هر دو قسمت متقابلاً اساس یکدیگرند (اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۲۲۸-۲۲۹)

از نظر گیدنز ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم (کرایب، ۱۹۹۲: ص ۲-۳). گیدنز با استفاده از مفهوم دوجوهی بودن ساختار، چگونگی ارتباط ساختار و عاملیت را توضیح می‌دهد:

«مفهوم ساخت‌مندشدن متضمن دوجوهی بودن ساختار است که به خصلت اساساً بازگشتی زندگی اجتماعی مربوط است و وابستگی متقابل ساختار و عاملیت را بیان می‌کند، منظور من از دوجوهی بودن ساختار این است که خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی میانجی و محصول کردارهایی هستند که نظام‌ها را برمی‌سازند، ساختار محدودیت‌بخش و نیز تواناساز است، هر فرایندی از کنش تولید چیزی جدید یا عملی تازه است، اما در عین حال وجود کنش منوط به اتصال آن با گذشته‌ای است که واسطه شروع آن کنش است؛ به این ترتیب، ساختار به عنوان مانع کنش محسوب نمی‌شود بلکه عاملی ضروری در تولید آن است» (گیدنز، ۱۳۸۴: ص ۷۷).

ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه‌ای است که کنشگران با آن درگیرند (گیدنز، ۱۹۸۷: ص ۸). قواعد و منابع ساخت اجتماعی در دسترس افراد قرار دارند و در این میان کنشگر ماهر با توجه به هر دوی آنها کنش‌ها و زندگی خود را تنظیم و مدیریت می‌کند، این قواعد و منابع در حافظه کنشگر حضور دارند و بر عمل او اثر می‌گذارند، مهارت کنشگر ماهر به او این امکان را می‌دهد

که در شرایط پیچیده و منحصر به فرد و با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ساخت، روابط خود را با دیگران مدیریت کند (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۹).

تمامی محدودیت‌های اجتماعی تنها بر حسب انگیزه‌ها یا منافع‌ها که کنشگران دارند محدودیت به حساب می‌آیند، شما باید خود را نشان دهید که مردم همواره شما را به عنوان یک فاعل بپذیرند، فاعلیت محدودیت را مسلم فرض می‌گیرد اما آنچه فهمش دشوارتر است این است که محدودیت نیز فاعلیت را مسلم فرض می‌کند (همان: ص ۱۴۷-۱۴۸). گیدنز با تفکیک عاملیت از نیت و همین‌طور با انتخاب خودآگاهی کاربردی و توضیح آن، نظریه ساخت‌یابی خود را به نحو بهتری می‌نماید:

«گیدنز کوشش می‌کند عاملیت را از نیت تفکیک کند، به اعتقاد او بخش قابل توجهی از مهارت کنشگر، غیراستدلالی است و خود کنشگر نمی‌تواند دلایل آن را بر زبان بیاورد یا بیان کند که چه می‌داند و چه مواردی را در نظر می‌گیرد؛ به عبارتی دیگر، تجربه عینی اجتماعی بیشتر ناخودآگاه است تا خود آگاه» (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰).

خودآگاهی کاربردی می‌تواند به عمل درآمد و در عمل مؤثر باشد. هرچند که نتواند به زبان آید، گیدنز در نظریه ساخت‌یابی بر خودآگاهی کاربردی تأکید می‌کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسیار مهم می‌شمارد. به‌رغم اینکه شاید کنشگر نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می‌داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰).

### فاصله‌گیری زمانی- فضایی<sup>۳</sup> در نظریه ساختاربندی

گیدنز با استفاده از مفهوم زمان و مکان به توضیح بیشتری درباره نوع مناسبات بین ساختار و عاملیت دست می‌زند. زمان و مکان عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می‌شوند و نسبت به آن خارجی نیستند، اعمال نظم‌یافته که با قواعد و منابع ساخت یافته‌اند، در مکان و زمان جای می‌شوند و در طول سال‌ها و دوره‌ها تداوم می‌یابند و نهادها را ایجاد می‌کنند، ساخت اساساً به صورت عملکردهای بازتولید شده‌ی عاملان در طول زمان و مکان و در قالب خاطراتی متجلی می‌شود که سمت و سوی رفتار آگاهانه انسانی را مشخص می‌کنند، براساس نظریه ساخت‌یابی مسئله اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام‌یافته در طول زمان و مکان است (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۲). نکته مهم در

- 1 . Intention
- 2 . Practical consciousness
- 3 . Time-space distanciation

درک مفهوم زمان و مکان در نظریه گیدنز این است که او این مفاهیم را دور از دسترس و در جایی جدای از کنشگر نمی‌بیند، بلکه زمان و مکان را در متن زندگی اجتماعی وارد می‌کند. از نگاه نظریه ساختاربندی، فاصله‌گیری زمانی-فضایی ویژگی عمومی کنش‌های اجتماعی است، چراکه کنش‌های اجتماعی در پیوستار حضور-غیاب زمانی و فضایی از حضور، فاصله گرفته و به سوی غیبت حرکت می‌کنند (حاجی حیدری، ۱۳۸۸: ص ۲۲۰-۲۲۱). فاعلیت<sup>۱</sup> یک جریان است، نه فقط انبوهه‌ای از کنش‌های فردی؛ بنابراین، زمانمندبودن<sup>۲</sup> با فاعلیت انسانی گره خورده است و با فضا و مکان در ارتباط است، زیرا شما نمی‌توانید یک فاعل انسانی بدون کالبد داشته باشید، یک کالبد فضایی فیزیکی را اشغال می‌کند و خودش را در یک بستر فیزیکی به طرف دیگران معطوف می‌کند» (پیرسون، ۱۳۸۰: ص ۱۵۷-۱۵۸).

از نظر گیدنز به طور کلی، هر چه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هر چه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد، در مقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت در حین توانمندکردن است. گستره زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدرات دیگری را ایجاد می‌کند (گیدنز، ۱۹۸۴: ص ۱۷۱؛ به نقل از: زاهد، ۱۳۸۱: ص ۳۱-۳۲).

### نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش در نظریه ساختاربندی

علاوه بر بحث زمان و مکان، گیدنز با توضیح نتایج ناخواسته و شرایط ناآگاهانه کنش، به نحوی دیگر چگونگی ارتباط کنش و ساختار را از ابهام بیرون می‌آورد. کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌تواند نتایج ناخواسته‌ای<sup>۳</sup> داشته باشد، به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود. همچنین، نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود (گیدنز، ۱۳۸۴ الف: ص ۲۰). دیمومت زندگی روزمره همچون جریانی از کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند (کسل، ۱۳۸۳: ص ۱۳۴). ساخت به طور هم‌زمان به

1. Agency
2. Temporality
3. Unintended consequence

شخصیت و جامعه شکل می دهد اما به دلیل اهمیت پیامدهای غیرعمدی کنش و به دلیل شرایط ناشناخته کنش، در هیچ موردی این شکل دادن تام و تمام نیست (همان: ص ۱۷۴).

در یک جمع بندی از نظریه ساختار بندی گیدنز می توان اذعان کرد اینکه ساختار هم میانجی و هم پیامد عمل هر روزه ای است که کنشگران با آن درگیرند، نوعی تلخیص نظریات گیدنز است؛ در عین حال، نمی تواند معرف ویژه یک نظریه باشد، اینکه خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند یا اینکه قدرت از رهگذر توانایی کنشگران در مطرح کردن دلایل خویش و در تصویب یا مقابله با گروهی از فرمان های هنجاری متجلی می شود، اما این توانایی بر شیوه هایی از سلطه تکیه دارد که در نظام های اجتماعی ساخته شده است (جلائی پور و محمدی، ۱۳۸۷: ص ۳۹۳) و مشابه این جملات که بیان کننده رابطه بین ساختار و عاملیت است، بارها در سایر آثار جامعه شناسی نیز آمده است. برای نمونه آرچر در جمله ای مشابه می گوید:

«فرهنگ را عاملیت انسانی ساخته است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است» (آرچر، ۱۹۸۶: ص ۷۷-۷۸).

باتوجه به مبانی نظری که تا همین جا از گیدنز بیان شد، می توان نقش سنت کلاسیک و معاصر جامعه شناسی را در تأملات نظری گیدنز، پیگیری کرد؛ به عبارتی، یکی از وجوه اهمیت کار گیدنز، سعی او در جهت وارد کردن عناصر پویای نظریات گوناگون در نظام نظری خود است. به طور خلاصه می توان گفت گیدنز در بحث از ساختار، قواعد و منابع، اندیشه هایی را از ساختارگرایی وام می گیرد. در بحث مجموعه های ساختاری، ویژگی های ساختاری و نهادها تحت تاثیر نظریه کارکردی است. می توان رد پای تعامل گرایی و به ویژه تحلیل نمایشی را در مفاهیم عادی شدن و منطقه ای شدن پیدا کرد. مضامین و اندیشه های پدیدارشناسانه و روش شناسی مردمی، در صورت بندی گیدنز از خود آگاهی عملی و استدلالی به چشم می خورند و بالاخره عناصری از نظریه روانکاوی را در بحث گیدنز از انگیزه های ناخود آگاه و نیاز به امنیت وجودی می توان مشاهده کرد (مقدس و قدرتی، ۱۳۸۳: ص ۲۳). حتی بینش دقیق جامعه شناسانه ای مانند تأمل در باره نتایج ناخواسته کنش مخصوص گیدنز نیست و جامعه شناسانی مانند مرتون، بسکار و...، به آن توجه کرده اند. بسکار درباره پیامد ناخواسته کنش می گوید:

«مردم برای باز تولید خانواده هسته ای ازدواج نمی کنند یا برای باز تولید اقتصاد سرمایه داری کار نمی کنند اما این، پیامد ناخواسته و نتیجه اجتناب ناپذیر و نیز شرط ضروری فعالیت آنها است» (سایر، ۱۳۸۵: ص ۱۱۰).

البته گیدنز در همان موضوعات مشترک نیز یادآور تفاوت های بین مفهوم خود و دیگران می شود،

برای نمونه در همین موضوع نتایج ناخواسته کنش، گیدنز متذکر می‌شود که مرتون پیامدهای پیش‌بینی نشده را به کار می‌برد، در حالی که خود گیدنز از کلمه پیامدهای ناخواسته استفاده می‌کند و در تفاوت آن چنین می‌گوید که:

«پیامدهای یک عمل را می‌توان پیش‌بینی کرد، بدون آنکه بخواهیم آن عمل اتفاق بیفتد» (گیدنز، ۱۹۸۶: ص ۳۷).

### ۳. نظریه تکوین مارگارت آرچر

مارگارت آرچر<sup>۳</sup> از جمله نظریه پردازانی است که به نوعی درصدد مرتب‌کردن عاملیت انسانی با نظام‌های اجتماعی است؛ برخی از عواملی که نظریه او را قابل توجه می‌کند، عبارت‌اند از: معقول‌شدن نظام‌ها در زمان در رابطه خود با توانمندی‌های عاملان؛ محدودسازی عامل‌ها به وسیله ساختار یا گسترش ساختار به وسیله عاملان؛ علت و معلول‌شدن هر کدام از نظام‌ها و عاملیت انسانی. در ادامه به برخی از نظرات آرچر درباره عاملیت انسانی و نظام‌های اجتماعی و رابطه آنها اشاره می‌کنیم.

آرچر در میان نظریه پردازان ذکر شده راه دیگری را در پیش می‌گیرد. به این شکل که برای افراد و نظام‌های اجتماعی هویت قائل می‌شود اما آگاه است که این هویت هیچ‌گاه به سمت شی‌ءواره شدن نباید سوق پیدا کند. «آرچر با نزدیک کردن خود به واقعیت‌گرایی اجتماعی در پی آن بود که دفاع هستی‌شناختی از وجود نظام‌های اجتماعی را مستحکم کند، هدف اساسی طرح او تعهد در اجتناب از شی‌ءواره‌سازی نظام‌های اجتماعی با فرض دفاع از واقعیت آنها است، این موضوع مستلزم مفهوم‌سازی افراد و نظام‌های اجتماعی به‌عنوان هویت‌هایی مجزا و متفاوت (اما در عین حال به نحوی وابسته به هم) است» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴). در نظریه آرچر سطح واقعیت اجتماعی نمود بیشتری می‌یابد. هرچند آرچر این سطح را طوری صورت‌بندی می‌کند که کاملاً با کنش انسانی ارتباط می‌یابد. آرچر فکر می‌کند اصطلاح نظام را می‌توان در شیوه‌هایی به کار برد که مکانیکی یا عاری از عاملیت انسانی نباشد، او معقولیتی را عرضه می‌کند که در عین مربوط‌کردن آن به کنش، در حد کنش تقلیل نمی‌کند و با آن تنزل نمی‌یابد، آرچر صرفاً تأکید دارد که نظام‌ها: الف) نسبتاً خودمختارند؛ ب) بر عامل‌ها ارجح هستند؛ و ج) به نحوی علی‌تربخش هستند، ضمن

1. Unanticipated
2. Uintended consequences
3. Margaret archer

آنکه این ادعاهامستلزم شیئی سازی انسان نیست (همان: ص ۱۲۵). از نظر هستی‌شناسی، ساختار و عاملیت ضرورتاً به هم مربوط هستند و از نظر تحلیلی باید برای ایجاد آنچه که رابطه به‌شمار می‌آید از یکدیگر متمایز شوند (همان: ص ۱۲۷). آرچر در نقد دوگانگی بین عاملیت و ساختار گیدنز معتقد است آنگاه که ساختار و عاملیت، دوگانگی تلقی می‌شود، به‌طور تحلیلی رابطه جداگانه قابل بررسی بین آن دو وجود ندارد. ثنویت‌گرایی از مشخصه‌های ویژه اندیشه آرچر است و وی را از گیدنز متمایز می‌کند. آرچر به دنبال بسط مفاهیمی از مناسبات گوناگون است که بین ساختار و عاملیت وجود دارد و این مفاهیم در تبیین چرایی موارد ویژه وضع موجود آنها به‌کار می‌روند (همان: ص ۱۲۵-۱۲۶). اعتراض اصلی آرچر این است که گیدنز نمی‌تواند، حتی در این باره سؤال کند که کنشگران چه‌وقت می‌توانند امور را تغییر دهند و چه‌وقت نمی‌توانند، چه اینکه بتواند پاسخ دهد، و درباره گوناگونی‌های قدرت الزام‌ها یا آنچه به افراد کمابیش آزادی می‌دهد نیز چنین است (همان: ص ۱۳۸).

آرچر این بحث را مطرح می‌کند که عامل و ساخت از یکدیگر مجزا بوده و غیرقابل تقلیل به یکدیگرند، آرچر معتقد است کسانی که تلاش می‌کنند تا مسئله رابطه فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند، در واقع جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند، از نظر او آنان به‌جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند (همان).

آرچر علی‌رغم اهمیتی که برای سطح واقعیت اجتماعی در نظر می‌گیرد، سطح کنش انسانی را طوری صورت‌بندی می‌کند که به‌هیچ‌عنوان قابلیت فروکاستن به سطح واقعیت اجتماعی برای آن وجود ندارد.

کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی در مورد شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند، کنشگران عاملان تغییرات تاریخی هستند، به‌رغم آنکه کنش همواره در زمینه ساختاری از پیش شکل گرفته شروع می‌شود، چنین زمینه‌هایی ضرورتاً با استواری به هم تنیده نیستند و الگووار فرصت‌هایی را در اختیار کنشگران می‌گذارند تا جهت پیشرفت را نوسازی کرده و تغییر دهند (همان: ص ۱۲۹-۱۳۰). احتمال، تناقض و بنابراین نامحدود بودن ساختارها، مهارت‌ها، اندیشه و تلاش افراد (و سپس نامحدود بودن عاملیت) همه، باری با نتایج پدیداری دارند، چه ساختارها به شکلی، بازآفرینی بشوند یا دگرسانی بپذیرند یا نپذیرند (همان: ص ۱۳۰-۱۳۱). آرچر نحوه تعامل بین دو سطح واقعیت اجتماعی و کنش انسانی را این‌طور به تصویر می‌کشد:

«علاقه اولیه ما به نظام فرهنگی، دقیقاً در رابطه دوجانبه آن با عاملیت انسانی قرار دارد، به این ترتیب که سیستم فرهنگی دارای خواص منظمی است که روی افراد تأثیر می‌گذارد، و از آن طرف، افراد نیز به این خواص منظم ساختاری شکل داده یا آن را تغییر می‌دهند، در مورد اول از شرایط تأثیر ساختارها به روی افراد بحث می‌کنیم و در مورد دوم از پیامدهای تأثیر ساختارها (که افراد روی سیستم‌های فرهنگی ایجاد می‌کنند) صحبت می‌کنیم، ثنویت‌گرایی، به این معنا است که وقتی تأثیرات سیستم فرهنگی بر عاملیت انسانی را بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد به هویتی مکانیکی قائل شده‌ایم؛ از سوی دیگر، وقتی روی تولیدات فرهنگی تمرکز می‌کنیم، به نظر می‌رسد برای عامل‌ها به عنوان سازنده این تولیدات در مقابل رویکرد مکانیکی، هویتی قائل شده‌ایم» (آرچر، ۱۹۹۶: ص ۱۴۳)

اندیشه تکوینی<sup>۱</sup> به دنبال ایجاد شیوه‌های گوناگونی است که گذشته کنش را در اکنون مقید می‌کند و اینکه چگونه همان کنش می‌تواند بر الزام‌ها تأثیر داشته باشد (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۶-۱۳۷)؛

در حالی که تکوین شکل،<sup>۲</sup> بر دگرگونی دلالت می‌کند، برخلاف آن، ایستایی شکل،<sup>۳</sup> بر عدم تغییر حکایت می‌کند (ریترز، ۱۳۸۶: ص ۷۱۰). تکوین شکل بر این دلالت می‌کند که کیفیت‌های پدیدار شونده‌ای وجود دارند که از کنش‌ها و کنش‌های متقابل که آنها را به وجود می‌آورند، جدایی پذیرند. همین که ساختارها پدیدار می‌شوند، بر کنش و کنش متقابل تأثیر می‌گذارند و آنها را تغییر می‌دهند. چشم‌انداز مبتنی بر تکوین شکل، به این فراگرد در گذشت زمان نظر دارد و به توالی‌ها و چرخه‌های بی‌پایان دگرگونی ساختاری، دگرگونی‌های پیداشده در کنش و کنش متقابل و تکمیل ساختاری توجه دارد (همان).

جوهره نظریه تکوین آرچر به خوبی در این عبارت نمایان شده است: «مهم‌ترین مشخصه این رهیافت این است که نظام‌ها در رابطه خود با توانمندی‌های عاملانۀ افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شیء‌واره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها به وسیله ساختار و گسترش ساختار به وسیله عاملان کنش متقابل است، نظام‌ها هم می‌توانند علت و هم معلول باشند، همچنان که عاملیت انسانی می‌تواند چنین باشد، ثنویت‌گرایی تحلیلی به ناپایداری بستگی دارد» (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۳۱).

1. Morphogenetic imagination
2. Morphogenesis
3. Morphostatis

ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، در نتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافع و وجود دارد (همان: ص ۱۴۰). ساختار با تعیین هزینه‌های فرصت برای عامل‌ها و عرضه آنها با منطق موقعیتی به آنها، عاملیت انسانی را مقید و محدود می‌کند، موقعیتی که ایشان را راهنمایی استراتژیک می‌کند (همان: ص ۱۴۳).

آرچر هنگام مطرح کردن آنچه نظریه اجتماعی رئالیستی می‌نامد، تلاش می‌کند نشان دهد چگونه علم اجتماعی مجبور است راهش را به‌دقت در میان دو حد افراط، یکی راه خیانت، دیگری راه گمراهی، برگزیند. او می‌نویسد:

«ما با ارائه هرگونه علم‌گرایی با قوانینی که گمان می‌رود تحت هیچ شرایطی متأثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا ساخته، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به‌همین ترتیب، ما با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن‌گونه باشد و آن‌گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم» (تریگ، ۱۳۸۴: ص ۳۴۲).

نظریه اجتماعی رئالیستی بر آن است که واقعیت اجتماعی در واقع سطح نوحاسته‌ای است، که به دلیل موجودیت خود نمی‌توان آن را با فروکاستن به اجزای سازنده‌اش کاوید. وقتی فعالیت‌های هریک از اعضای جامعه را توضیح می‌دهیم روایت درستی از جامعه ارائه نکرده‌ایم، صرف‌نظر از اینکه آن فعالیت‌ها چه قدر برای ادامه حیات جامعه اساسی باشد. کنش‌های آنان نمی‌تواند زمینه‌ای را که این کنش‌ها در آن رخ می‌دهد، توضیح دهد (همان: ص ۳۴۴). این الزام وجود دارد که یا با دلایل و یا با علل شروع کنیم، اما واقع‌گرایی تقسیم‌بندی بین عاملیت (دلایل، رویکرد درونی) و جامعه (علت‌ها، رویکرد بیرونی) را نمی‌پذیرد، من معتقدم تنها یک شرح وجود دارد: اینکه جامعه در ما وارد می‌شود اما ما می‌توانیم به آن واکنش نشان دهیم، بدون مرجع واقعیت هیچ چیزی که به آن واکنش نشان دهیم وجود ندارد، اما بدون واکنش، ما تنها یک اثر فیزیکی روی واقعیت داریم» (آرچر، ۲۰۰۰: ص ۱۲-۱۳). چنانچه ملاحظه می‌شود، روایت آرچر از نحوه تعامل بین ساختار و عاملیت در مواردی نزدیک به نظریه ساختاریابی گیدنز می‌شود با این تفاوت که آرچر جامعه را مفروض می‌گیرد.

در یک جمع‌بندی نظریه تکوین می‌توان اذعان کرد که این نظریه در مقابل نظریه ساختاربندی گیدنز، که به التقاط ساختار و کنش منجر می‌شود، از ثنویت‌گرایی تحلیلی بین ساختار و کنش

حمایت می‌کند. خانم آرچر در مقاله «تکوین علیه ساختاربندی: درباره‌ی التقاط ساختار و کنش» به این موضوع پرداخته است. دیدگاه آرچر هنگامی وضوح بیشتری می‌یابد که نگاهی به اصول مکتب فکری نزدیک به او یعنی رئالیسم انتقادی نیز داشته باشیم. روی بسکار،<sup>۱</sup> به‌عنوان نماینده‌ی واقع‌گرایی انتقادی درباره‌ی رابطه‌ی بین کارگزار و ساختار معتقد است:

«علت ناکامی‌گیدنز و قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار، نه ناشی از نحوه‌ی بیان ارتباط ساختار-کارگزار، بلکه نتیجه‌ی فهم نادرست از ماهیت آنها است. ساختارگرایان، اراده‌گرایان و قائلان به نظریه‌ی ساختاربندی، ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک‌نوع به‌شمار آورده‌اند و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کننده‌ی دیگری باشد، درحالی‌که جوامع و عواملان هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایز هستند و خصوصیات متفاوت از یکدیگر دارند» (درستی، ۱۳۷۹: ص ۲۴۲-۲۴۱).

در نظریه‌ی آرچر، دوواژه‌ی بگانگی (دوئیت)<sup>۲</sup> و غیربگانگی (ثنویت‌گرایی)<sup>۳</sup> نیز باید از هم تفکیک شوند؛ براساس واژه‌ی اول که مقبول‌کسانی مانند الیاس و گیدنز است، ساختار و عاملیت دوگانگی تلقی می‌شود. به این معنا که هیچ‌کدام از ساختار و عاملیت دارای ماهیت جداگانه‌ای نیست و فقط از نظر روش‌شناسی آنها را از هم تفکیک می‌کنیم؛ واژه‌ی دوم که مقبول آرچر است، به این معنا است که ساختار و عاملیت هرکدام از نظر هستی‌شناسی دارای هویت ویژه هستند. آرچر معتقد است تازمانی که درک درستی درباره‌ی ماهیت جداگانه‌ی ساختار و عاملیت به‌دست نیاوریم، نمی‌توانیم بین آنها به‌درستی رابطه‌ی برقرار کنیم. اهمیت ماهیت جداگانه‌ی قائل‌شدن برای فرد و جامعه در این است که می‌توانیم تأثیرات علی‌متقابل فرد و جامعه را تبیین کنیم. آرچر معتقد است چون ساختار از فاعل جدایی‌ناپذیر تلقی می‌شود، هیچ دریافتی از اینکه از آن به‌وجود می‌آید، یا خود حادث می‌شود، یا قبلاً وجود داشته یا در تأثیر علی‌ی از آن است به‌دست نمی‌دهد (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۲). آرچر معتقد است کسانی که می‌کوشند مسئله‌ی رابطه‌ی فرد و جامعه را از طریق معرفی دیدگاه‌های روابط متقابل حل کنند در واقع، جدا بودن صفات و قدرت فرد و جامعه را انکار می‌کنند. از نظر او آنها به‌جای پرداختن به بازیگری فرد و جامعه در مقابل هم، به بررسی انعکاس آنها در یکدیگر پرداخته‌اند (زاهد، ۱۳۷۷: ص ۲۵۰). رویکرد آرچر می‌تواند هرنوع الزام‌پدیداری مقید و مشروط‌ساز کنش را شناسایی کند (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۲). برای تحقق و انجام‌شدن، باید فرد پیش‌اجتماعی وجود

1. bhaskar
2. Duality
3. dualism

داشته باشد (پارکر، ۱۳۸۳: ص ۱۹۷). آرچر معتقد است وقتی به‌طور تحلیلی ساختار را از عاملیت جدا می‌کنیم، زمانمند بودن را (نسبت به هم‌زمانی) به رسمیت شناخته‌ایم (آرچر، ۱۹۹۵: ص ۶۷). جدا کردن عامل و ساخت از یکدیگر دقت تحلیل را افزایش می‌دهد، به این معنا که در هر مقطع تاریخی می‌توانیم شدت و ضعف هر کدام از عاملیت و ساختار را تشخیص دهیم (در این صورت جنبه واقع‌گرایانه بودن تحلیل رعایت شده است) و در مرحله بعد می‌توانیم راهبردهایی را با توجه به شرایط واقعی موجود ارائه کنیم (در این صورت جنبه انتقادی بودن و مشارکت در تغییر شرایط موجود حفظ می‌شود). برای مثال در یک برهه زمانی به دلیل یک اتفاق تاریخی مانند جنگ یا انقلاب در یک کشور، ساختارهای گذشته دچار فروپاشی شده‌اند و تا شکل‌گیری مجدد ساختارهای مورد نظر، عاملیت انسانی نقش برجسته‌ای می‌یابد، در این موقعیت عواملان برای برپایی نظام ساختاری مطلوب خود باید اعمالی انجام دهند که نتیجه این اعمال در نهایت آنها را به هدف مطلوب رهنمون کند، آنها می‌توانند پیامدهای ناخواسته کنش را پیش‌بینی کنند و با عمل یا جلوگیری از یک عمل خاص، از آن پیامد ناخواسته اجتناب کنند یا به سمت آن بروند؛ برعکس، در جامعه‌ای که سازوکارهای اجتماعی در طی زمان قاعده‌مند و منضبط شده‌اند، عاملیت نفوذ و قدرت کمتری نسبت به شرایط جامعه پیشین دارد. در این شرایط عاملیت انسانی باید برای انجام تغییر در ساختارها، با توجه به منابعی که خود ساختار در دسترس آن قرار داده عمل کند تا به تدریج و در طی زمان بتواند رخنه‌هایی را در ساختار موجود ایجاد کند.

### یافته‌های تحقیق

در این قسمت با استفاده از روش تطبیقی به بررسی نظریات زاهد، گیدنز و آرچر، از طریق پرسیدن پنج سؤال بنیادین از آنها در حوزه رابطه فرد و جامعه می‌پردازیم.

### مقایسه سطوح متناظر بین مفاهیم، در نظریات زاهد، گیدنز و آرچر ۱. در تشکلات اجتماعی، فرد و جامعه دارای چه خصوصیات هستند؟

زاهد: کنش افراد ایجادکننده تغییر است، افراد با کنش خود اتفاقات تاریخی را به وجود می‌آورند، بر این مبنا فرد، زمان‌ساز است. زمینه اجتماعی (مکان) جنبش‌ها است، امکانات و محدودیت‌های آن، تسهیلات و تنگناهایی برای کنشگران جنبش به وجود می‌آورد. ترکیبی از قابلیت‌های افراد و منابع اجتماعی، ایجاد جنبش را ممکن می‌کند.

گیدنز: ساختار هم میانجی و هم نتیجه کنش است، باید زندگی اجتماعی را به صورت

مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و هم‌زمان نهادهای بزرگ‌تر را تولید می‌کنند. هرچه گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی بیشتر باشد، یعنی هرچه نهاد آن در زمان و مکان وسیع‌تری قرار گرفته باشد، درمقابل تغییرات و تأثیراتی که فرد عامل خواهان به وجود آوردن آن است، مقاوم‌تر خواهد بود. این حالت به معنی ایجاد محدودیت درحین توانمندکردن است. گستره‌ی زمان-مکان برخی از امکانات را از حیطه‌ی عمل انسان می‌گیرد و در همان حال، مقدرات دیگری را ایجاد می‌کند.

**آرچر:** ساختارها موجب الزام می‌شوند، آنها برنامه‌های عامل‌ها را با ایجاد هزینه‌های فرصت متفاوت برای افراد، الزام‌آور و توانمند می‌کنند، در نتیجه برای کسانی که در وضع مساعد یا نامساعد نسبی شریک هستند، در تغییر یا ثبات، منافع و وجود دارد. عاملیت، به عامل‌هایی پیوسته و بسته است که به‌طور ساختاری تحدیدکننده و شرط‌آلود هستند، یعنی مستقل نمی‌توانند عمل کنند و در هر صورت مشروط و منوط به عامل‌های ساختاری هستند. کنشگران در ساختارها، ناگزیر، مقید و ملزم می‌شوند، ولی درباره‌ی شکل معینی که خود الزامات می‌گیرند، می‌توانند تصمیمی بگیرند. سطوح متناظر: «کنش افراد/زمینه اجتماعی»، «عاملیت/گستره زمانی-مکانی نظام اجتماعی» و «عامل/ساختار»

در هر سه نظریه برای عامل انسانی و ساختار اجتماعی، ویژگی‌هایی مشترک در نظر گرفته شده است.

## ۲. چرا باید از فردگرایی و جمع‌گرایی یک‌سونگرانه دوری کرد؟

**زاهد:** اگر تاریخ را مرور کنیم درباره‌ی نقش افراد مشهور مرتباً بحث شده است، آنها با رفتار در زمینه اجتماعی‌شان، با توجه به امکانات و محدودیت‌های زمان خود عمل کرده‌اند، اگر نقش افراد را نادیده بگیریم ممکن نیست بتوانیم وقایع را توضیح دهیم، اما اگر شرایط اجتماعی را نادیده بگیریم، تاریخ به‌صورت صفحات بی‌پایانی از داستان‌سرایی درباره‌ی افسانه‌های افراد معروف در خواهد آمد، فرد خواص خود را دارد و جامعه نیز با خصلت‌مندی‌های خویش وجود دارد.

**گیدنز:** جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نیست، تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص است و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است.

**آرچر:** ما با ارائه هرگونه علم‌گرایی با قوانینی که گمان می‌رود تحت هیچ شرایطی متأثر از علایق و منافع ما نیست، به خود و خوانندگان خود خیانت می‌کنیم. زیرا این امر مسئولیت اخلاقی را بی‌معنا کرده، عمل سیاسی را بی‌ارزش کرده و خوداندیشی را بیهوده می‌کند؛ به‌همین ترتیب، ما

با تظاهر به اینکه جامعه صرفاً آن چیزی است که ما می‌خواهیم آن گونه باشد و آن گونه تصور شود، چه حال و چه هر زمان دیگری، یکدیگر را گمراه می‌کنیم.

**سطوح متناظر:** «افراد/شرایط اجتماعی»، «خرد/کلان» و «مسئولیت اخلاقی انسان‌ها/جامعه»  
 زاهد، گیدنز و آرچر، هر سه به ضعف یک‌جانبه‌گرایی در تبیین رابطه فرد و جامعه آگاه هستند و درصدد حفظ هم‌زمان فرد و جامعه در نظریه اجتماعی هستند.

### ۳. رابطه بین فرد و جامعه در یک شکل اجتماعی به چه صورت است؟

**زاهد:** به جای قائل شدن به رابطه علی و تعیین اولویت‌ها برای تبیین ساختار و عاملیت، باید به تأثیر و تأثر متقابل فرد و جامعه بر روی همدیگر اهمیت دهیم.

**گیدنز:** خواص ساختاری هم میانجی و هم محصول کردارهای اجتماعی هستند.  
**آرچر:** عاملیت انسانی فرهنگ را ساخته است اما هر شکلی از کنش متقابل اجتماعی، از فرهنگ گرفته شده است.

**سطوح متناظر:** «تأثیر و تأثر متقابل»، «میانجی و محصول» و «سازنده و ساخته‌شده»  
 زاهد، گیدنز و آرچر هر سه به تأثیر و تأثر بین فرد و جامعه قائل هستند.

### ۴. آیا فرد و جامعه از یکدیگر متمایزند یا به یکدیگر متصل هستند؟

**زاهد:** وقتی فاعل، روابط و شرایط اجتماعی را سه بُعد از یک چیز در نظر بگیریم، دیدگاه تازه‌ای پیدا می‌کنیم.

**گیدنز:** ساختار و عاملیت دو روی یک سکه هستند، هنگامی که از یک طرف به نحوه عمل جامعه نگاه می‌کنیم، کنشگران و اعمال آنها را می‌بینیم و هنگامی که از طرف دیگر به آنها می‌نگریم، ساختارها را می‌بینیم.

**آرچر:** برای تبیین درست ساختار و عاملیت باید بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم.  
**سطوح متناظر:** «فاعل/شرایط اجتماعی»، «ساختار/عاملیت» و «ساختار/عاملیت»؛ روابط در نظریه دکتر زاهد، سطح متناظری در دیگر نظریات ندارد.

بر این اساس، از منظری می‌توانیم نظر زاهد و گیدنز را در ذیل دوگانگی فرد و جمع قرار دهیم، با این تفاوت که زاهد سه بُعد را تشخیص می‌دهد و گیدنز دو بُعد؛ اما نظر آرچر با نظر گیدنز به صراحت تفاوت دارد، زیرا آرچر معتقد است برای تبیین درست ساختار و عاملیت باید بتوانیم آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم و بنابراین، به ثنویت‌گرایی روی می‌آورد؛ درحالی‌که، گیدنز هرگونه

تمایزگذاری را نادرست می‌داند، در مقابل زاهد می‌گوید: می‌توانیم بین فرد، جامعه و روابط بین آنها تمایز قائل شویم اما این سه در هر شکل اجتماعی از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند، نظر زاهد و آرچر در اینکه امکان تمایز تحلیلی بین فرد و جمع وجود دارد، دارای اشتراک است. هرچند آرچر به ضرورت تمایزگذاری برای انجام تبیین صحیح اشاره می‌کند، در حالی که زاهد تنها به امکان این تمایزگذاری می‌پردازد اما می‌توان اصالت دادن زاهد به هر سه بُعد (فرد-رابطه-جمع) و حقیقی و عینی محسوب کردن آنها را به معنای ضرورت تمایزگذاری بین ابعاد سه‌گانه گرفت؛ بنابراین، نظریه زاهد از جهتی به گیدنز نزدیک می‌شود و از جهات دیگری به آرچر.

## ۵. چگونه فرد و جامعه به صورت دوجانبه حفظ می‌شوند (بدون اینکه در یکدیگر منحل شوند)؟

**زاهد:** غلبه نکردن یکی بر دیگری به یک حائل نیاز دارد و اثرگذاری بر یکدیگر بدون حل شدن در هم نیز باید از طریق یک رابطه مستقل انجام پذیرد، وجود همین عنصر سوم، موجب حفظ اصالت فرد و اصالت جمع، ضمن داشتن تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر می‌شود.

**گیدنز:** صراحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عناصری مانند نظام اجتماعی، زمان و مکان، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، عامل حفظ‌کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد. آرچر: صراحتی در این مورد ندارد اما می‌توان در عنصری مانند زمان، عامل حفظ‌کننده ساختار و عاملیت را شناسایی کرد.

زاهد در نظریه خود به صراحت بر وجود عامل ارتباطی اشاره می‌کند و جایگاه آن را نیز در کنار فرد و جمع مشخص می‌کند. توجه به روابط جهت و اهداف جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد، تأکید بر جامعه زمینه اجتماعی، که جنبش در آن اتفاق افتاده است، و آثار و تبعات اجتماعی آن را به ما می‌نمایاند و مطالعه فاعلین به ما می‌گوید چه کسی یا کسانی جنبش‌های اجتماعی را به وجود آورده‌اند؛ در مقابل، در نظر گیدنز و آرچر صراحتی بر در نظر گرفتن عنصر ارتباطی در تبیین صحیح ساختار و عاملیت دیده نمی‌شود و می‌توان کلماتی را معادل با ارتباط در نظر گرفت، در نظریه گیدنز زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش می‌تواند این نقش را ایفا کند.

برای مثال گیدنز درباره نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش می‌گوید کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌تواند نتایج ناخواسته‌ای داشته باشد، به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود. همچنین، نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده،

بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود؛ دیمومت زندگی روزمره همچون جریان‌های کنش نیت‌مند رخ می‌دهد اما کنش‌ها پیامدهای ناخواسته دارند، پیامدهای ناخواسته ممکن است به‌طور منظم بازخوردهایی داشته باشند و شرایط ناشناخته‌ای برای کنش‌های بعدی پدید آورند. می‌توان گفت گیدنز، نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش را در واقع به‌عنوان یک عنصر میانجی بین ساختار و عاملیت قرار می‌دهد، اما در این مورد، تصریحی در کار گیدنز وجود ندارد. آرچر نیز زمان را به‌عنوان یک عنصر اساسی وارد تبیین ساختار و عاملیت می‌کند؛ نظام‌ها در رابطه خود با توانمندی‌های عاملانۀ افراد در زمان می‌توانند معقول شوند، بدون آنکه واقعاً شیء‌واره شوند، اگر بخواهیم تحلیلی بیان کنیم، رابطه عاملیت و ساختار یک چرخش تاریخی بین محدودسازی عامل‌ها به‌وسیله ساختار و گسترش ساختار به‌وسیله عاملان کنش متقابل است. در اینجا آرچر علاوه بر عاملیت و نظام، عامل سوم یعنی زمان را تشخیص می‌دهد، اما او نیز مانند گیدنز بر اینکه نقش و جایگاه این عامل ارتباطی در میانجی‌گری بین فرد و جامعه چه می‌تواند باشد، توضیح صریحی ندارد.

### نتیجه‌گیری

مفروضات پایه‌ای این مقاله عبارت‌اند از: الف) برای حفظ فرد و جامعه در نظریه اجتماعی، فقط کنار هم قراردادن آنها به حل مسئله نمی‌انجامد؛ ب) برای حفظ فرد و جامعه، باید سازوکارهایی را طراحی کرد تا این مکانیسم‌ها هم نحوه رابطه فرد و جامعه را به‌خوبی نشان دهند و هم نحوه تعامل فرد و جامعه را مشخص کند. این مفروضات به‌گونه‌ای که این تعامل منجر به غلبه یکی بر دیگری نشود، باعث شد که در این مقاله از نظریاتی بهره‌برداری کنیم که سازوکارهایی را برای تبیین تعاملات فرد و جامعه طراحی کرده‌اند.

گیدنز با عناصری مانند زمان و مکان، نظام اجتماعی یا نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش؛ آرچر با استفاده از عنصر زمان، و زاهد با اصالت قائل شدن برای رابطه و معرفی آن به‌عنوان یک عنصر فرهنگی که نقش جهت‌دهندگی را در یک تغییر اجتماعی بر عهده دارد، نحوه تعاملات بین دو سطح عاملیت و ساختار را نشان می‌دهند، در این دسته تنها زاهد، با اصالت قائل شدن برای فرد-جمع‌رابطه، به‌صورت آگاهانه نقش و جایگاه هر یک از این عوامل را در نظریه اجتماعی روشن کرده است، از آنجاکه در نظریه زاهد به هر سه این عوامل اصالت داده شده؛ از این رو، می‌توان:

۱. خصوصیات هرکدام از این عناصر را شناسایی کرد.
۲. شکل ویژه‌ای را که این عوامل در هر برهه تاریخی می‌گیرند، نشان داد.
۳. به‌دلیل اصالت داشتن هر سه بُعد، از غلبه یکی بر دیگری جلوگیری کرد؛ زیرا هرکدام از این

عوامل انجام‌دهنده نقشی هستند که دیگر عوامل نمی‌توانند آنها را انجام دهند.

۴. از ابهام در نظریه آن‌طور که در نظریه گیدنز و آرچر دیده می‌شود، جلوگیری کرد. با این توضیح که در نظریه گیدنز به این دلیل که او صراحتی در به‌کاربردن عنصر رابطه‌ای ندارد، نمی‌توان سؤال کرد که آیا وقتی پس از شکل‌گیری شرایط ساختاری، که در نتیجه نتایج ناخواسته کنش به وجود می‌آید، کنش چه شکلی به خود می‌گیرد؟ آیا تابع محض شرایط ساختاری می‌شود یا اینکه کنشگر باز هم دارای آزادی است؟ در نظریه آرچر نیز به این دلیل که عنصر زمان در سطحی فلسفی باقی مانده و دقیقاً برای فهم مناسبات اجتماعی به کار گرفته نشده، مشخص نیست در چه زمانی عامل‌ها با ساختار محدود می‌شوند؟ یا در چه زمانی ساختارها به وسیله عاملان گسترش می‌یابند؟ در نظریه زاهد، به این دلیل که ایشان به صراحت نقش و جایگاه هریک از عوامل را ذکر کرده‌اند، می‌توان در سطح تجربی به خوبی سهم هریک از عوامل را نشان داد و از تأثیر و تأثرات فرد و جامعه بر یکدیگر، بدون اینکه منجر به غلبه یک عنصر بر دیگری شود، سخن گفت. با توجه به این توضیحات، مقدمات دستیابی به یک نظریه اجتماعی جامع‌تر در مورد تبیین فرد و جامعه را در دو دسته کلی به این صورت قرار می‌دهیم:

۱. کشف سازوکارها یا مکانیسم‌هایی که هم با فرد و هم با جامعه در ارتباط هستند. در این دسته، از مکانیسم‌هایی چون نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کنش، زمان، فرهنگ و ایدئولوژی نام بردیم.

۲. کشف خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه در جهت رسیدن به یک تبیین همه‌جانبه درباره آن. پیشنهاد می‌شود برای رسیدن به یک نظریه جامع‌تر در این باره، یک پارادایم‌شناسی در هر دو زمینه انجام شود، به این معنا که انواع سازوکارها و مکانیسم‌های ارتباطی، شناسایی و طبقه‌بندی شوند و همچنین صور بنیانی حاکم بر فرد و جامعه نیز شناسایی و طبقه‌بندی شود، نیز به نظر می‌رسد نظریه زاهد، مستعدترین نظریه در هر دو زمینه است، به دلیل اینکه ایشان با استفاده از منطق سیستمی دقیقاً جایگاه هر پدیده را شناسایی کرده و عوامل تأثیرگذار را طبق این منطق تشخیص داده‌اند، از آنجاکه این پارادایم‌شناسی در هر دو زمینه تاکنون در نظریه اجتماعی صورت نگرفته است، مکانیسم‌های ارتباطی و خصوصیات حاکم بر فرد و جامعه، به صورت پراکنده شناسایی می‌شوند؛ در واقع، قبل از انجام این پارادایم‌شناسی، تمامی فعالیت‌ها در زمینه تبیین فرد و جامعه در مرحله پیش از نظریه قرار می‌گیرند و تنها در بردارنده مواد خامی هستند که می‌توانند در مرحله ساخت نظریه استفاده شوند.

## کتابنامه

۱. اسمیت، فیلیپ. ۱۳۸۳. درآمدی بر نظریه فرهنگی. ترجمه حسن پویان. تهران. دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲. پارکر، جان. ۱۳۸۳. ساختاربندی. ترجمه امیر عباس سعیدی پور. تهران. انتشارات اشیان.
۳. پیرسون، کریستوفر. ۱۳۸۰. گفت‌وگو با انتونی گیدنز (معنای مدرنیت). ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران. انتشارات کویر.
۴. تریگ، راجر. ۱۳۸۴. فهم علم اجتماعی. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران. نشر نی.
۵. جلالی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی. ۱۳۸۷. نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی. تهران. نشر نی.
۶. حاجی حیدری، حامد. ۱۳۸۸. انتونی گیدنز (مدرنیت. زمان. فضا). تهران. نشر اختران.
۷. درستی، احمد. ۱۳۷۹. «دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی درباره مسئله کارگزار و عاملیت» نشریه علوم سیاسی. سال سوم. شماره دوازدهم.
۸. ریتزر، جورج. ۱۳۸۶. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران. انتشارات علمی.
۹. زاهدزاهدانی، سیدسعید. ۱۳۶۷. «نگرشی اجتماعی به اصول دین در اسلام». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره چهارم. شماره اول.
۱۰. \_\_\_\_\_ ۱۳۶۹. «رابطه فرد و جامعه: مقایسه دو دیدگاه». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره پنجم. شماره دوم.
۱۱. \_\_\_\_\_ ۱۳۷۰ الف. طرحی نو در علوم اجتماعی. شیراز. مؤسسه انتشارات بهینه.
۱۲. \_\_\_\_\_ ۱۳۷۰ ب. مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام. شیراز. مؤسسه انتشارات بهینه.
۱۳. \_\_\_\_\_ ۱۳۷۷. «نظریه‌ای ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی». فرهنگ. اندیشه سیاسی. ص ۲۷-۲۸.
۱۴. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۰. بهائیت در ایران. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۵. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۱. جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران. تهران. نشر کتاب طه.
۱۶. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۷. نظریه‌ای در مورد جنبش‌های اجتماعی. کرسی‌های نظریه‌پردازی، دانشگاه شیراز. داوران: دکتر حمید احمدی، دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها و دکتر عیوضی.
۱۷. زاهدزاهدانی، سید سعید؛ جاجرمی‌زاده و دیگران. ۱۳۹۰. چیستی و چگونه فرهنگی پایه اسلامی و سکولار. دانشگاه شیراز و دانشگاه پیام نور شیراز.
۱۸. سایر، آندرو. ۱۳۸۵. روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی. ترجمه دکتر عماد افروغ. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. کرایب، یان. ۱۳۷۸. نظریه اجتماعی مدرن. ترجمه عباس مخبر. تهران. نشر آگاه.

۲۰. کسل، فیلیپ. ۱۳۸۳. چکیده آثار انتونی گیدنز. ترجمه حسن چاوشیان. تهران. نشر ققنوس.

۲۱. گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۶. جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.

۲۲. \_\_\_\_\_ . ۱۳۷۸. سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران. نشر نی.

۲۳. \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۴ الف. چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه و مقدمه محمد رضا جلالی پور. تهران. نشر طرح نو.

۲۴. \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۴ ب. مسائل محوری در نظریه اجتماعی. ترجمه دکتر محمد رضایی. تهران. انتشارات سعاد.

۲۵. مطهری، مرتضی. بی.تا. جامعه و تاریخ. تهران. انتشارات صدرا.

۲۶. مقدس، علی اصغر و حسین قدرتی. ۱۳۸۳. «نظریه ساختاری شدن انتونی گیدنز و مبانی روش‌شناختی آن».

مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد.

27. Archer Margaret. 1986. culture and agency. Cambridge. University Press.

28. \_\_\_\_\_. 1996. Realist Social Theory: The Morphogenetic Approach. Cambridge. University Press.

29. \_\_\_\_\_. 2000. being human: the problem of agency. Cambridge. University Press.

30. Craib Ian. 1992. Anthony Giddens. Routledge. London.

31. Giddens Anthony. 1979. central problems in social theory. the macmillan press ltd. First edition 1979. London.

32. \_\_\_\_\_. 1986. The Constitution of Society. University of California Press.

33. Giddens Anthony, Jonathan turner. 1987. social theory today. Stanford University press.

34. Peter Berger. 1963. invitation to sociology. Harmondsworth Middlesex England.

